

دانلود مقاله ماتریالیسم

جهت مشاهده [دانلود مقاله ماتریالیسم](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید

تعداد صفحات : 53 صفحه

برای دریافت اینجا کلیک کنید

فرمت WORD قابل ویرایش



ماتریالیسم

موضوع بحث ، علل گرایش به مادیگری (ماتریالیسم) است.

اول باید مادیگری (ماتریالیسم) را که موضوع بحث امروز ما است از نظر اصطلاح متداول فعلی تعریف کنیم و حدود آن را بیان نمائیم سپس وارد بحث شویم.

واژه ماتریالیسم ، استعمالات مختلفی دارد که همه آنها اکنون که درباره علل گرایش به ماتریالیسم بحث می کنیم نمی تواند موضوع بحث ما باد. مثلاً گاهی ماتریالیسم می گویند مو مراد مکتب اصلاحت ماده است

اما به این معنی که یماده يك امر اصیل و يك امر واقعي در جهان هستي است ، نه يك امر فرضي و ذهني و نمایشي و ساخته ذهن. در مقابل ایدالیسم که منکر واقعیت ماده است و آنرا مخلوق ذهن بشر می داند. اگر ماتریالیسم را به این معنی بگیریم باید همه الهیون را - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - ماتریالیست بخوانیم. زیرا اینها همه ماده را که واقعیت است در بستر زمان و مکان و حقیقتی است متغیر و متحول و متکامل و محسوس و ملموس ، امری عینی و ماوراء ذهنی و ذي اثر می دانند. مادی بودن و ماتریالیست بودن باین معنی با مسأله خدا و توحید منافاتی ندارد ، بلکه عالم ماده و طبیعت به عنوان يك واحد « کار » و يك واحد « مصنوع » بهترین وسیله برای شناسائی خداوند است. اراده حکیمانه خداوند در جریان همین تحولات مادی کشف می شود. قرآن کریم پدیده هائی مادی را بعنوان آیات الهی یا دمی کند.

و گاهی این کلمه استعمال می شود و مردا از ان انکار موجود ماوراء ماده است ، یعنی مکتب انحصار. مکتبی که هستی و نظام وجود را در انحصار ماده می داند ، هستی را در چهارچوب آنچه در تغیر و تبدل است و در بستر زمان و مکان واقع است محدود و محصور می کند و آنچه را که از چهار دیواری تغیر و تبدل و احساس و لمس بشر بیرون است منکر است و معدوم و نیست می پندارد.

اکنون بحث ما پیرامون علل گرایش باین مکتب یعنی مکتب انحصار است که چطور شد گروهی از بشر طرفدار انحصار گشتند و به مکتب نفي گرائیدند ، در صد انکار خدا برآمده و بیرون از جهان ماده را نیست پنداشتند؟

آیا انسان بالفطره ارهی است یا مادی؟

طرح این بحث به این کیفیت که علل گرایشهای مادی چیست؟ طبعاً نمودار اینست که ما مدعی هستیم انسان بالطبع نمی بایست گرایش مادی پیدا کند ، مادیگری يك جریان مخلفت طبیعت و فطرت انسان است .

چون بر خلاف اصل است باید به جستجوی عل آن پرداخت و از سببی که آن را بر خلاف اصل و قاعده بوجود آورده کاوش نمود.

و عبارت ساده تر:

اعتقاد بخدا حکم سلامت را دارد و گرایش مادی حکم بیماری را. هیچگاه از سر سلامت نباید پرسید ، زیرا سلامت بر بق مسیر و جریان طبیعی نظام خلقت است اما اگر دیدیم فردی یا جمعیتی بیمارند ، آنجا بیا دپرسید: چرا این افراد بیمار شدند؟ چه موجباتی سبب بیماری آنها شده است؟

این نظر ما درست برخلاف آنست که در کتب « تراخ ادیان » معمولاً اظهار نظر میکنند. نویسندگان آن کتب غالباً بدنال این می گردند که چرا بشر گرایش دینی پیدا کرد؟

از ظر ما گرایش دینی نیازی به پرسش ندارد آن کشش فطرت است ، بلکه باید کاوش کرد که چرا بشر گرایش به بیدینی پیدا کرد؟

فعلاً نمی خواهیم این بحث را دنبال کنیم که آیا دینی بودن يك امر طبیعت است و بی دینی امری غیر طبیعی و یا برعکس است؟ زیرا از نظر موضوع بحث اصلی ضرورتی نمی بینیم.

البته این مطلب را باید توجه داشت که مقصود این نیست که چون گرایش توحیدی يك گرایش فطری و طبیعی است ، آنگاه که در سطح تعلقات علمی و فلسفی طرح می شود هیچگونه سئوالی بوجود نمی آورد. خیر مقصود این نیست. این مسأله مانند هر مسأله دیگر هرچند مورد تزیید يك غریزه فطری باشد آنگاه که در سطح تعقل طرح می شود طبعاً سئوالات و اشکالات و شکوک و شبهاتی برای مبتدعی بوجود می آورد و راه حل‌های لذت بخشی هم در همان سطح دارد.

علیهذا نمی خواهیم شکوک و شبهاتی که واقعاً برای افرادی پیش می آید نادیده بگیریم و یا آنها را ناشی از خبث طینت و سوء سریره آنها بدانیم. خیر ، چنین نیست. پیدایش شکوک و شبهات در این زمینه آنگاه که بشر می خواهد همه مسائل مربوط باین موضوع را حل کند يك امر طبیعی و عادی است و همین شکوک است که محرک بشر بسوی تحقیق بیشتر است

. و لهذا ما این نوع شکوک را که منجر به تحقیق بیشتر می شود مقدس می شماریم زیر مقدمه وصول به یقین و ایمان و اطمینان است. شك آنگاه بد است که بصورت وسواس درآید و آدمی را بخود سرگرم کند ، آنچه‌آنکه می بینیم بعضی افراد از اینکه میت وانند در مسائل تردید کنند لذت می برند و آخری منزل سیر فکری خود را تردید و دودلی می دانند. این حالت ،حالت بسیار خطرناکی است ، بر خلاف حالت اول که مقدمه کمال است. لهذا مکرر گفته ایم که شك ، گذرگاه خوب و لازمی است اما توقفگاه و سرمنزل بدی. بحث ما اکنون درباره افراد یاگ گروه‌هایی است که شك را توقفگاه و آخرین منزل خویش ساختند. به عقیده ما ماتریالیسم هرچند خود را يك مکتب جزمی معرفی می کند ، ولی جزء مکاتب شك است. منطق قرآن نیز درباره اینها همین است. قرآن می گوید:

« حداکثر این است که دچار برخی شکوک و ظنون هسند ولی در عمل ، آنرا بصورت جزم و علم و یقین در می آورند.»

سابقه تاریخی

این طرز تفکر چیز تازه و جدیدی نیست. نباید پنداشت که پیدایش این طرز تفکر از نتایج تحولات علمی و صنعتی جدید است و در یکی دو قرن اخیر برای اولی نبار بوجود آمده است ، مانند بسیاری از نظریات علمی که در روان‌های قبل نبود و سپس بشر بر آنها دست یافت. نه ، مسلماً گرایش مادی بشر پدیده مخصوص قرن‌های اخیر نیست. بلکه از جمله افکار بسیار قدیمی است. در تاریخ فلسفه می خوانیم که بسیاری از فلاسفه یونان باستان ، قبل ا دوران سقراط و نهضت فلسفی او ، مادی بوده و ماوراء ماده را انکار می کردند.

در میان مردم جاهلیت مقارن زمان بعثت نیز گروهی چنین فکری داشتند و قرآن در مقام مبارزه با آنها برآمده ، سخنشان را نقل و انتقاد می کند:

وقالوا ماهي الا حياثنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا الا الدهرا

« وگفتند زندگی نیست جز همین زندگی دنیای ما ، میم میریم و زنده می شویم و نمی میراند ، ما را جز دست روزگار. »

این جمله که قرآن از مردمی نقل می کند ، هم انکار خدا را دربر دارد و هم انکار معاد را.

ماتریالیسم در دوره اسلامی

کلمه دهر یعنی روزگار. بمناسبت همین آیه و همین کلمه که در این آیه آمده است در دوره اسلامی افرادی را که منکر خدا بودند « دهری » می گفتند. در دوره اسلامی به افرادی بر خورد می کنیم که دهری و مادی بوده اند و خصوصاً در دوران عباسین که فرهنگ و روشهای مختلف فلسفی وارد هان اسلام شد.

بواسطه آزادی فکری که در آن دوره برای افکار علمی و فلسفی و دینی (البته تا حدودی که با یاست عباسیین تضاد نداشت) وجود داشت رسماً عده ای بعنوان مادی مسکله و منکر خدا شناخته می دند ، این عده با مسلمانان و سایر پیروان ادیان و معقدین به خدا مباحثه و مجادله می کردند و دلائل خود را بازگو می نمودند و به دلائل اهل توحید ایراد می گرفتند و الاخره می گفتند و می شنیدند و آزاده عقائد خود را ابراز می داشتند. تاریخچه اینها در متن کتب اسلامی ثبت شده است.

افرادیدر مزان امام صادق در مسجد پیغمبر (ص) جلسه می کردند و از این نوع سخنان می گفتند ، کتاب « توحید مفضل » زائیده یکی از این جریانها است.

یکی از اصحاب امام صادق (ع) بنام مفضل بن عمر می گوید: در مسجد پیغمبر نماز خواندم و سپس در اندیشه فرورفتم و درباره پیغمبر (ص) و عظمت آن حضرت فکر می کردم ، در همان حال عبدالکریم بن ابی العوجاء که به اصطلاح آنوقت زندیق بوده است آمد و بفاصله دورتری نشست ، سپس یکی دیگر از هم مسلکان وی آمد. دو نفری شروع کردند به کفر گفتن. یعنی خدا را انکار کردند و پیغمبر را فقط بعنوان يك مفك و نابغه بزرگ ، نه بعنوان فرستاده خدا ون مبعوث از جانب او و بعنوان کسی که ا مدئی غیبی وحی تلقی مکرده است ، یا دکردند. مگفتند انو نابغه ای بود که افکارش را بصورت وحی عرضه داشت تا بتواند در مردم نفوذ کند و الا نه خدائی هست و نه وحیی و نه قیامتی.

مفضل از شنیدن سخنان آنها سخت ناراحت شد و بآنها ناسزا گرفت .سپس بمحضر امام صادق علیه السلام آمد و جریان را به عرض رسانید ، حضرت او را دلداري داد و فرمود من تورا مجهز می کنم به سخنانی که بتوانی با آنان مواجه شوی و سخنانشان را جواب گوئی. سپس امام صادق (ع) در چند جلسه طولانی تعلیماتی به مفضل داد ، مفضل نوشت و به این ترتیب کتاب توحید مفضل بوجود آمد.

ماتریالیسم در قرون جدید

چنانکه می دانیم در قرنهای هیجدهم و نوزدهم ماتریالیسم بصورت يك مكتب در آمد ، و حال آنکه در گذشته این چنین نبوده است. آنچه به بعضی مکاتب یونان قدیم نسبت می دهند اساس درستی ندارد معمولاً تاریخ فلسفه نویسها خودشان فلسفه نمی دانند و چون بعضی کلمات از برخی فلاسفه در مورد قدم زمانی ماده و یا چیزی از این قبیل می بینند خیلیا می کنند لازمه این فکر ، انکار خدا و ماورائ طبیعت است. از نظر ما ثابت نیست که قبل از قرون جدید مکتبی مادی وجود داشته است . بلکه قبلاً فقط گرایشهای فردی بسیوی مادیگری در یونان و غیر یونان وجود داشته است.

و همین است که برای بسیاری این احتمال را بوجود آورده است که شاید پیدایش ماتریالیسم بصورت يك مكتب ، رابطه مستقیم با علم و پیشرفت های علمی دارد.

خود ماتریالیستها البته بسیار می کوشند که مطلب را به همین صورت جلوه دهند و دیگران را به این مطلب مدعن نمایند که علت نضج و رواج ماتریالیسم در قرن هیجده و نوزده طلوع نظریات علمی بوده و توسعه علم ، بشر را باین سو کشانده است.

این مطلب بشوخی نزدیکتر است تا به يك حقیقت جدي.

گرایش مادي از دورانهاي باستان ، هم در طبقات دانشمند بوده و هم در طبقات جاهل. در دوره جدید نیز همین طور ، در تمام طبقات افرادی مادي پیدا می شوند همچنانکه در تمام طبقات و قشرها خصوصاً در طبقه دانشمند گرایشهای الهی و معنوی و ماوراء الطبیعی وجود دارد. اگر مطلب به این منوال بود که ماتریالیستها میگویند ، باید بهمان نسبت که علم پیشروی کرده است ودانمشندان بزرگ درجهان پیدا شده اند ، گرایشهای مادي در تیپ دانشمند بیشتر باشد وافراد هرچه دانشمند تر باشند مادي تر باشند و حال اینکه واقعیت خلاف آن را نشان می دهد .

امروز ما از يك طرف افرادی معروف ومشهور را می بینیم ماند « راسل » که تا حدود زیادی خودراماتریالیست نشان می دهند، وي میگوید : بشر مولود عواملی است که در ایجاد او تدبیری به کار نرفته وغایتی در نظر گرفته نشده است . اصل بشر ، نمو وحتی عواطف او چون آرزو ، ترس وعشق وعقیده چیزی جز مظهر تلفیق تصادفی اتمهای مختلف نیست ... » راسل باین ترتیب وجود نیروی شاعر و مدبر حاکم برجهان را انکار میکند . هر چند گاهی در بعضی گفته های خود ، خود را شکاک و لادری قلمداد می کند . از طرف دیگر اینشتاین نابغه علمی قرن بیستم را می بینیم که درست در جهت خلاف نظر راسل نظر مید هد و می گوید : « درعالم مجهول ، نیروی عاقل وقادری وجوددارد که جهان گواه وجود او است . »

آیا می توان گفت راسل با مفاهیم علمی امروز آشنا است اما اینشتاین آشنا نیست ؟ یا فلان فیلسوف قرن هیجدهم یا نوزدهم با مفاهیم علمی زمان خویش آشنا بود اما پاستور خداشناس آشنا نبود و جاهل بوده است ؟ !

یا می توانیم بگوئیم ویلیام جیمز ، مرد موحد بلکه عارف عصر خویش یا برگسون والکسیس کارل وا مثال اینها ، با مفاهیم علمی زمان خود آشنا نبوده اندو با مقیاس هزار سال قبل فکر می کرده اند اما فلان جوان ایرانی که یکدهم آنها معلومات ندارد و بخدا معتقد نیست با مفاهیم علمی زمان خود آشنا است ؟ ! گاهی دیده می شود دو نفر ریاضی دان یکی معتقد بخدا و دین است و دیگری مای است . یا دونفر فیزیکدان ، دونفر زیست شناس ، دونفر ستاره شناس ، یکی مادي فکر می کند و دیگری الهی.

پس مسأله باین سادگی نیست که بگوئیم علم آمده است و مسائل ماوراء طبیعت را منسوخ کرده است . این يك سخن کودکانه است .

بختی که بیشتر باید روی آن تکیه کرد این است که چه چیز موجب گشت دراروپا ، ماتریالیسم به صورت يك مکتب ظهور کرد و گروندگان بسیاری پیدا کرد ، هر چند قرن بیستم برخلاف قرنهای هیجدهم و نوزدهم از پیشروی ماتریالیسم کاست بلکه در این قرن نوعی شکست نصیب ماتریالیسم شد .

این گرایشهای دسته جمعی ، يك سلسله علل تاریخی و اجتماعی داردکه باید مورد بررسی قرار گیرد.

کلیسا ،چهاز نظر مفاهیم نارسائی که در الهیات عرضه داشت و چه از نظر رفتار غیر انسانیش با توده مردم ، خصوصاً طبقه دانمندان و آزاد فکران ، ازعلل عمده گرایش جهان مسیحی ، و به طور غیر مستقیم جهان غیر مسیحی ، با مادیگری است .

ما این عامل را در دوبخش بررسی می کنیم :

۱- نارسائی مفاهیم کلیسائی در مورد خدا وماوراء الطبیعه .

۲- خشونتهای کلیسا.

اما بخش اول: در قرون وسطی که مسأله خدا بدست کشیشها افتاد يك سلسله مفاهیم کودکانه و نارسا درباره خدا بوجود آمد که به هیچ وجه با حقیقت وفق نمی‌داد و طبعاً افراد با هوش و روشنفکر را نه تنها قانع نمی‌کرد ، بلکه متنفر می‌ساخت و بر ضد مکتب الهی بر می‌انگیخت .

تصویر انسانی خدا

کلیسا بخدا تصویر انسانی داد و خدا را در قالب بشری به افراد معرفی نمود . افراد تحت تأثیر نفوذ مذهبی کلیسا از کودکی خدا را با همین قالب های انسانی و مادی تلقی کردند و پس از رشد علمی دریافتند که این مطلب با موازین علمی و واقعی و عقلي صحیح سازگار نیست .

و از طرف دیگر توده مردم طبعاً این مقدار قدرت نقادی ندارند که فکر کنند ممکن است مسائل مربوط به ماوراء طبیعت مفاهیم معقولی داشته باشد و کلیسا اشتباه کرده باشد. چون دیدند مفاهیم کلیسایی با مقیاسهای علمی تطبیق نمی‌کند ، مطلب را از اساس انکار کردند.

والتر اوسکار لندبرگ دو علت ذکر می‌کند که يك علت یعنی نارسایی مفاهیمی که باین نام و عنوان در خانه یا در کلیسا با افراد یاد می‌دهاند .

اینکه فقط نام کلیسا را می‌بریم باین معنی نیست که در مناظر و مساجد ما همیشه افراد مطلع و با صلاحیت ، مفاهیم دینی را تعلیم می‌دهند و میدانند چه تعلیم دهند و با عمق تعلیمات اسلامی آشنا هستند . اینکه فقط نام کلیسا را می‌بریم یکی بدان جهت است که بحث در علل گرایش های مادی است و این گرایشها در محیط های مسیحی بوده نه در محیط های اسلامی . در محیطهای اسلامی هر چه پیدا شده کپی و تقلیدی بوده و هست از اروپا . دیگر اینکه در محیط اسلامی در سطح فلاسفه و حکمای الهی و مکتبی وجود داشته است که پاسخگویی اهل تحقیق بوده و مانع بوده که کار دانشمندان بدانجا بکشد که در اروپا کشیده شد ولی در محیط های کلیسایی چنین مکتبی وجود نداشته است .

به هر حال آقای «والتر اوسکار لند برگ» چنین میگوید :

«اینکه توجه بعضی دانشمندان در مطالعات علمی منعطف به درك وجود خدا نمی‌شود علل متعددی دارد که از آن جمله دو علت را ذکر می‌کنیم : نخست آنکه غالباً شرائط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی و یا تشکیلات مملکتی انکار وجود صانع را ایجاب می‌کند . دوم آنکه فکر انسانی همیشه تحت تأثیر بعضی اوهام قرار دارد

و با آنکه شخص هیچ عذاب روحی و جسمی هم نداشته باشد باز فکر او در انتخاب و اختیار راه درست کاملاً آزاد نیست . در خانواده های مسیحی اغلب اطفال در اوایل عمر بوجود خدائی شبیه انسان ایمان می‌آورند ، مثل اینکه بشر بشکل خدا آفریده شده است . این افراد هنگامی که وارد محیط علمی می‌شوند و بفرا گرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می‌ورزند این مفهوم انسانگونه و ضعیف از خدا ، نمی‌تواند با دلایل منطقی و مفاهیم علمی جور در بیاید و بالنتیجه بعد از مدتی که امید هرگونه سازش از بین می‌رود مفهوم خدا نیز بکلی متروک و از صحنه فکر خارج می‌شود . علت مهم اینکار آنست که دلایل منطقی و تعریفات علمی ، وجدانیات یا معتقدات پیشین این افراد را عوض نمی‌کند و احساس اینکه درایمان بخدا قبلاً اشتباه شده و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می‌شوند که شخص از نارسایی این مفهوم بیمناک شود و از خدانشناسی اعراض و انصراف حاصل کند .

خلاصه سخن : چیزی که در برخی تعلیمات دینی و مذهبی مشاهده می‌شود و متأسفانه کم و بیش در میان خود ما هم هست اینست که در ایام صباوت مفهومی با مشخصات خاصی با نام و عنوان خدا به خورد کودک می‌دهند ، کودک وقتی بزرگ می‌شود و دانشمند می‌گردد و می‌بیند چنین چیزی معقول نیست و نمی‌تواند موجود باشد تا خدا باشد یا غیر خدا . کودک پس از آنکه بزرگ شد بدون اینکه فکر کند یا انتقاد کند که ممکن

است مفهوم صحیحی برای آن تصور کرد، یکسره الوهیت را انکار می کند. او خیال می کند خدائی را که انکار می کند همان است که خدانشناسان قبول دارند. پس چون این ساخته شده ذهن خود را که او هام عامیانه برایش ساخته اند قبول ندارد، خدا را قبول ندارد، دیگر فکر نمی کند خدای به آن مفهوم را که او انکار می کند خدانشناسان نیز انکار دارند و انکار او انکار خدا نیست، بلکه انکار همان است که باید انکار کرد.

فلاماریون در کتاب «خدا در طبیعت» می گوید:

کلیسا باین شکل خدارا معرفی کرد که «چشم راستش تا چشم چپش شش هزار فرسخ فاصله دارد». بدیهی است افرادی که از دانش بهره ای داشته باشند -ولو بسیار مختصر- به چنین موجودی نمی توانند معتقد شوند.

خدا از عینک آگوست کنت

فلاماریون از آگوست کنت که پایه گذار پوزیتویسم است و باصطلاح «اصاله علمی» است مطلبی نقل می کند که دور نمای خوبی است برای نشان دادن اینکه تصویری که دانشمندانی مانند آگوست کنت در محیط کلیسایی آن روز از خدا داشته اند چگونه تصویری بوده است؟ فلاماریو نمی گوید: آگوست کنت گفته است: «علم، پدر طبیعت و کائنات را از شغل خود منفصل و او را بمحل انزوا سوق داد و در حالی که از خدمات موقت او اظهار قدردانی کرد او را تا سرحد عظمتش هدایت نمود».

مقصودش اینست قبلاً هر حادثه ای در جهان پیدا می شد، با استناد به خدا تعلیل می شد. مثلاً کسی تب می کرد و این پرسش بوجود می آمد که چرا تب کرده است؟ تب از کجا پیدا شد؟ جواب این بود که خدا تب را آورده، مفهوم عمومی از این جمله این نبود که گرداننده چرخ کائنات، خدا است و اینکه می گوئیم خدا تب را آورد، یعنی خداوند گرداننده اصلی و کلی جهان است. بلکه مفهوم این جمله این بود که خدا مانند موجود مرموزی و مانند جادوگری که جادو می کند یک مرتبه تصمیم گرفت بدون مقدمه تب بیافریند و آفرید. بعد علم آمد علت آنرا کشف کرد دیدن تب را خدا نیاورده است بلکه فلان نوع میکروب موجود تب شده است.

در اینجا خدا یک قدم عقب نشینی کرد. بعد خدانشناس مجبور بود بگوید بحث را بمیکرب منتقل می کنیم، میکرب را کی آورد؟

علم، علت میکرب را هم کشف کرد که درچه شرائطی میکرب بوجود می آید. باز در اینجا خدا قدمی عقب تر رفت باز از علت آن علت بحث میشد. و همچنین عقب نشینی خدا ادامه یافت تا آنجا که بالاخره علم توسعه یافت و عمومیت پیدا کرد و علت بسیاری از پدیدهها کشف شد و آن پدیده هائی هم که علت آنها مجهول ماند یقین حاصل شد که علتی از نوع علتیهای شناخته شده دارد، اینجا بود که بشر برای همیشه عذر خدا را خواست زیرا جانی و پستی برایش باقی نمانده بود.

حالت خدا در این وقت حالت کارمندی است در یک موسسه که شغل مهمی باو واگذار شده و آنگاه افراد شایسته تری پیدا می شوند و تدریجاً کارهای او را از او می گیرند تا جایی که پس او و مشاغل او یکجا گرفته می شود و پستی و جانی برایش باقی نمی ماند. در این وقت مدیر مؤسسه می آید و ضمن قدردانی از خدمات گذشته او برای همیشه عذرش را می خواهد. ابلاغ خاتمه خدمت را بدستش می دهد و برای همیشه مرخصش می نماید.

آگوست کنت از خدا به «پدر طبیعت» تعبیر کرده است. این تعبیر در باره خدا نشان دهنده طرز تفکر کلیسایی او است.

او با تعلیمات کلیسا مخالف است اما تفکرش درباره خدا تفکر کلیسایی بوده و نتوانسته است خود را از این طرز تفکر آزاد کند.

مجموع گفته آگوست کنت نشان میدهد که خدا در نظر او یعنی چیزی مانند جزئی از جهان و عاملی در عرض

سایر عوامل جهان ولی عاملی مجهول و مرموز . از طرف دیگر پدیده‌های جهان نیز بر دو قسمت است : معلوم و مجهول . هر پدیده مجهولی را باید بآن عامل مرموز و مجهول نسبت داد . طبعاً هر چه پدیده‌ها در اثر علم ، مکشوف و معلوم می‌گردند از حوزه تأثیر آن عامل مجهول کاسته می‌گردد . این طرز تفکر ، تفکر او تنها نبوده است ، تفکر محیط و عصر و زمان او بوده است .

پست خدائی

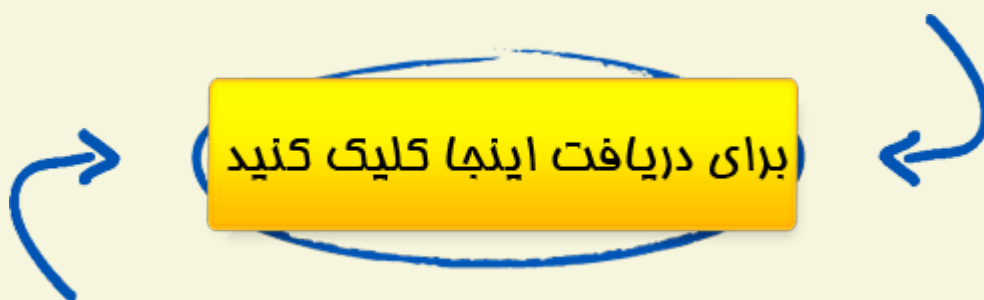
پس عمده اینست که باصطلاح ، مقام الوهیت را تشخیص دهیم و جا و مقام و پست خدائی را بشناسیم . آیا جای خدا در هستی و مقام الوهیت در عالم وجود اینست که او را در ردیف یکی از موجودات عالم و جزئی از عالم بدانیم . و در میان کارهای جهان کاری را باو اختصاص دهیم و به اصطلاح ، تقسیم کار به عمل آوریم ، آنگاه در تشخیص کار مخصوص خدا که چیست و چگونه است بوریم ببینیم در میان آثار و معلولات کدام اثر است که علت و سبب آن برما مجهول است و هر جا علت و سبب مجهول بود بگوئیم این یکی دیگر کار خدا است؟ نتیجه این طرز تفکر اینست که خدا را در میان مجهولات خود جستجو کنیم . طبعاً هر چه برمعلومات ما افزوده می‌گردد و از مجهولات ما کاسته می‌شود ، منطقه خدانشناسی ما محدودتر می‌گردد تا جائی که اگر فرض کنیم جمیع مجهولات بشر یک روز حل شود دیگر جائی برای خدا و خدانشناسی باقی نمی‌ماند .

طبق این طرز تفکر تنها برخی موجودات جهان آیت و حکایت و آینه وجود خداوند می‌باشد و آنها همان موجوداتی هستند که علل آنها مجهول است . اما موجودات شناخته شده از نظر اسباب و علل ، از قلمرو آیت و معرف بودن ذات پروردگار خارج اند .

در اینجا باید تعبیر قرآن را ذکر کنیم که می‌فرماید : ما قدرو الله حق قدره خدا را آنچنانکه شایسته است و ممکن است تصور نکرده و اندازه گیری نکرده اند .

الغیای خدانشناسی اینست که او خدای همه عالم است و با همه اشیاء نسبت متساوی دارد . همه اشیاء بدون استثناء ، مظهر قدرت و علم و حکمت و اراده و مشیت اویند و آیت و حکایت کمال و جمال و جلال او می‌باشند . فرقی میان پدیده‌های معلوم العله و مجهول العله در این جهت نیست .

جهان با همه نظامات و علل و اسبابش یکجا قائم بذات او است . او بر زمان و مکان تقدم دارد . زمان و زمانیات و مکان و مکانیات اعم از آنکه متنهای باشند یا غیر متنهایی یعنی اعم از آنکه رشته زمان محدود باشد یا ازل تا ابد کشیده شده باشد و ابعاد مکانی و فضائی جهان نیز اعم از اینکه بجائی منتهی شود یا نشود ، و بالاخره دامنه موجودات اعم از آنکه در زمان و مکان نا منتهی باشد یا منتهی متأخر از ذات و هستی او است و فیضی از فیضهای او به شمار می‌تروند .



مقالات مرتبط

- [دانلود مقاله علوم قرآنی](#)
- [دانلود مقاله علوم در قرآن](#)

• [دانلود مقاله سعادت از دیدگاه اسلام و قرآن](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترنس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ، ایران](#)
- [گت پیپر ، منبع مقالات انگلیسی و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)